

اوضاع اقتصادی شیعیان عراق در عصر صادقین^{علیهم‌السلام}

محمد رضا جباری* / سیده محمد احسانی**

چکیده

اقتصاد از ابعاد مهم زندگی بشر است به گونه‌ای که در برخی مکاتب حتی زیر بنای جامعه پنداشته شده است. اقتصاد در اسلام هرچند زیر بنا نیست، اما به آن اهمیت فراوان داده شده است، چرا که در بهبود یا نابسامانی دیگر شئون زندگی انسان تأثیر شگرف دارد. مقاله حاضر بر آن است تا با رویکرد تاریخی و تحلیلی، وضعیت اقتصادی شیعیان عراق را در عصر صادقین^{علیهم‌السلام} با بهره‌گیری از منابع تاریخی، حدیثی و رجالی روشن سازد. در این تحقیق ابتدا وضعیت اقتصادی عراق در دو قرن نخست بررسی شده و سپس به وضعیت اقتصادی شیعیان پرداخته شده است. طبق یافته‌های این تحقیق، منابع اصلی ثروت در عراق، ابتدا زراعت و تجارت و سپس صنعت بوده است. شیعیان از زراعت اندک، اما از تجارت سهم بیشتر داشتند و به صنعت نیز کم و بیش اشتغال داشتند. کلید واژه‌ها: امام باقر^{علیه‌السلام}، امام صادق^{علیه‌السلام}، شیعیان، عراق، اقتصاد، زراعت، تجارت و صنعت.

* دانشیار گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^{علیه‌السلام}

** دانش آموخته حوزه علمیه و کارشناس ارشد تاریخ تشیع

دریافت: ۱۳۹۰/۲/۳۰ - پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۲۵

وضع اقتصادی شیعیان عراق در عصر صادقین علیهم السلام، همچون سایر ابعاد زندگی آنان به درستی معلوم نیست. بنابراین، ناچار باید به اخبار جسته و گریخته‌ای که در سایر ابواب همچون فقه و رجال مطرح شده، اتکا کرد و همراه با قراین و شواهد دیگر تحلیل نمود. از آنجا که شیعیان، اقلیت مغضوب حکومت‌های وقت بودند، به صورت طبیعی از بسیاری فرصت‌ها، که عامه می‌توانستند بهره‌مند شوند، محروم بودند، به ویژه که ائمه علیهم السلام نیز آنان را از هرگونه همکاری و اشتغال به کارهایی که به گونه‌ای همکاری با حکومت شمرده می‌شد، منع کرده بودند یا از آن اظهار نارضایتی می‌کردند. با این حال، چون عراق سرزمینی حاصلخیز و ثروتمند بود، طبیعی است که شیعیان نیز از آن مواهب کم و بیش بهره‌مند می‌شدند. شیعیان عراق، به خصوص از فرصت‌های شغلی آزاد، که کمتر به حکومت مربوط می‌شد، همچون تجارت، صرافانی و کارهای خدماتی، استفاده می‌کردند و در زمینه زراعت، که زمین‌ها بیشتر در اختیار دولت یا دست مقاطعه کاران و افراد متمول بود، کمتر اشتغال داشته و در نتیجه از عایدات آن نیز سهم کمتری داشتند.

وضع اقتصادی عراق در دو قرن نخست هجری

عراق به برکت دو رود دجله و فرات و زمین‌های هموار مستعد کشاورزی، کانون عظیم ثروت در طول تاریخ بود است به گونه‌ای که چشم‌ها را به خود خیره و توجه کشورگشایان را به سوی خود جلب می‌کرد. به سبب ثروت عظیم بین‌النهرین بود که امپراتوری‌های ایران، اشکانی و ساسانی، به رغم آنکه پایتخت‌شان چندین بار از سوی دشمن رومی‌شان اشغال شده بود، پایتخت خود را از عراق به مرکز ایران انتقال نمی‌دادند، تا بر این کانون ثروت از نزدیک اشراف داشته و از مواهب آن بهره ببرند.

۱. کشاورزی

اقتصاد عراق در دو قرن نخستین اسلامی، به طور عمده بر سه عنصر کشاورزی و تجارت و صنعت مبتنی بود. وقتی مسلمانان، عراق را فتح کردند، چون این سرزمین عمدتاً با نیروی نظامی فتح شده بود، زمین‌های آن متعلق به مسلمانان بود. زمین‌های مزروعی عراق بعد از فتح، سه نوع بود:

الف. قسمتی از زمین‌ها، که با صلح فتح شده بود، همچون حیره و بانقیا (زمینی در حومه

کوفه)، ملکیتشان در برابر مقداری معین از خراج که می‌پرداختند، در دست صاحبانشان باقی ماند.^۱

ب. برخی از زمین‌ها از املاک دولت ساسانی یا خاندان سلطنتی و درباریان و امرا بود و یا زمین‌های وقف شده، به ضمیمه املاکی که صاحبانشان در جنگ‌ها کشته شده یا فرار کرده و بی‌صاحب شده بود و نیز بطایح و زمین‌هایی که جزء انفال به حساب می‌آمد و به آنها «صوافی» گفته می‌شد، به دولت اسلامی متعلق بود که طبق نظر خلیفه وقت، اداره یا به افرادی واگذار می‌شد.^۲

ج. بخشی دیگر از زمین‌ها از آن رعایای دولت ساسانی بود که مالکان قبلی آن هنوز روی آن زمین‌ها بودند. درباره وضعیت این زمین‌ها در مدینه بحث و تبادل نظر شد. یک دیدگاه آن بود که میان مسلمانان تقسیم شود و نظر دیگر آن بود که زمین‌ها در قالب سرمایه مسلمانان (مادة للمسلمین) باقی بماند تا مسلمانان بعدی نیز از منافع آن بهره ببرند.^۳ پیشنهاد دهنده این نظر حضرت علی علیه السلام بود.^۴ عمر نظر دوم را پسندید و آن زمین‌ها را در دست صاحبان قبلی آن باقی گذاشت، اما از آنان خراج دریافت می‌کرد.^۵

از زمین‌هایی که صوافی نام داشت و اختیارش در دست خلیفه وقت بود، در زمان عمر، هفت میلیون درهم به بیت‌المال مسلمین واریز شد.^۶ در زمان عثمان بخشی از این زمین‌ها به برخی اصحاب، همچون زبیر، اسامه بن زید، سعد بن مسعود، عبدالله بن مسعود و خباب بن آرت، اقطاع داده شد.^۷

وقتی معاویه به حکومت رسید، بیشتر زمین‌هایی را که در زمان ساسانی‌ها از املاک خاندان سلطنتی بود، به خود اختصاص داد و مقداری از آن را به افراد دیگر، همچون زیاد بن ابیه اقطاع داد.^۸ یزید بن معاویه نیز در منطقه حلوان، زمینی را به عنوان اقطاع^۹ به عبیدالله بن زیاد واگذار کرد. همچنین خلفای دیگر اموی به افرادی که خدمات بزرگی برای آنان می‌کردند، قطعه‌هایی از زمین عراق را به آنان می‌بخشیدند.^{۱۰}

وقتی عباسیان سر کار آمدند، همه اراضی متعلق به امویان و برخی از امرایشان، که به عنوان اقطاع به آنان واگذار شده بود، به خلفای عباسی تعلق گرفت و آنان نیز بخشی از این زمین‌ها را به خویشاوندان و کسانی که به آنان خدماتی می‌کردند، می‌بخشیدند.^{۱۱}

۲. تجارت

منبع دوم اقتصاد عراق، تجارت بود. دو شهر بصره و کوفه، مرکز تجاری مهم بود. حیره، پیش از اسلام یکی از مراکز تجاری بود که کاروان‌های تجاری کالاهای خود را به وسیله شتر به آنجا می‌آوردند و کالاهای دیگر با خود حمل کرده، به مناطق دیگر می‌بردند. پس از اسلام، وقتی کوفه از حالت پادگان شهری خارج و چهره شهر به خود گرفت، مرکزیت تجاری به آن منتقل شد و از حجاز، شام و بصره به آن کالا حمل می‌شد. بصره به سبب نزدیکی به دریا و مجاورت ایران، به مرکز مهم تجاری تبدیل شد. در این شهر، از هند و یمن و خراسان و مناطق مختلف ایران کالاهای تجاری وارد می‌شد.^{۱۲}

در کوفه محله «کناسه»، که در جانب مدخل غربی کوفه قرار داشت و در ابتدا محل زباله‌های بنی‌اسد بود، مرکز تجاری بود و کاروان‌های تجاری در آن فرود می‌آمدند و انواع و اقسام کالا، از قبیل برده، حیوانات، انواع پارچه، عطریات و امثال آن خرید و فروش می‌شد،^{۱۳} و در بصره محله «مرید» جایی بود که بصری‌ها در آن به تجارت و خرید و فروش می‌پرداختند و کاروان‌های تجاری فرود آمده، کالاهای خود را فروخته، کالاهایی از آنجا به مقصد شهرهای دیگر با خود حمل می‌کردند.^{۱۴} مرید در بصره نیز مانند کناسه کوفه، در جانب غربی بصره قرار گرفته بود و وقتی کاروان‌های تجاری می‌خواستند از جانب صحرا وارد بصره شوند، از آن عبور می‌کردند.^{۱۵}

۳. صنعت

صنعت، سومین منبع اقتصادی عراق بود. در کوفه لباس‌های حریری تولید می‌شد که در سراسر جهان اسلام مشهور بود. همچنین در این شهر، از گل‌ها انواع عطریات گرفته می‌شد و آنها نیز شهرت به سزایی داشتند.^{۱۶}

وضع اقتصادی عراق به برکت زمین حاصلخیزش تا زمان حجاج بن یوسف (۷۵-۹۵ق) رو به بهبودی و پیشرفت بود. گفته شده در ابتدای حکومت حجاج وضع مردم کوفه از نظر اقتصادی چنان خوب بود که هر مردی از اهل این شهر با ده تا بیست تن از غلامانش خارج می‌شد.^{۱۷} اما وقتی حجاج از دنیا رفت، بر اثر ظلم و فشار بر مردم، وضع اقتصادی عراق آن چنان خراب شده بود که وقتی سلیمان بن عبدالملک (ح ۹۶-۹۹ق)، به یزید بن مهلب ولایت بر عراق را پیشنهاد کرد، وی ابتدا از قبول آن خودداری ورزید و گفت:

«حجاج عراق را خراب کرده است. من امروز امید اهل عراقم و اگر به آنجا بروم و مردم را به خاطر گرفتن خراج عذاب کنم، مانند حجاج خواهم شد.»^{۱۸} بر اثر ستم‌های حجاج و زندان کردن افراد بی‌شمار، قیام‌هایی که علیه او صورت گرفت، وضع اقتصادی عراق هر روز وخیم‌تر می‌شد، در نتیجه، خراجی که باید به حکومت می‌پرداختند نیز هر روز کم و کمتر می‌شد و این موجب می‌شد خزانه دولت اموی با کسری بودجه روبه‌رو می‌شود. خراج عراق در زمان عمر بن خطاب، صد میلیون درهم بود، اما در زمان حجاج به چهل میلیون درهم کاهش یافت.^{۱۹} عمر بن عبدالعزیز (ح ۹۹-۱۰۱ق) برای سامان دادن به اوضاع عراق، طی نامه‌ای به والی عراق، او را به مدارا با مردم و اتخاذ تصمیماتی برای بهبود وضع اقتصادی آنها مکلف می‌کند و می‌نویسد: بر اثر ظلم حکام، مردم کوفه گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی را متحمل شده‌اند.^{۲۰}

در اواخر ایام حکومت اموی تجارت در عراق، به ویژه شهر کوفه رونق بیش از پیش یافت، به گونه‌ای که به دستور خالد بن عبدالله قسری، حاکم کوفه، بازارهای جدیدی ساخته شد و هر صنف از تجار، صاحب سرای ویژه خود شدند. در آمد این بازارها به حدی بوده که کرایه آنها هزینه ده هزار مرد جنگی را تأمین می‌کرد.^{۲۱} از اینجا می‌توان تصور کرد که در زمان عباسیان، که پایتخت از دمشق به عراق، انتقال یافت، تجارت در کوفه و بصره بیش از پیش رونق یافته باشد.

طبقات اجتماعی عراق

تا زمان عثمان، خرید و فروش اراضی عراق، جایز نبود، اما عثمان خرید و فروش آن را آزاد اعلام کرد و ثروتمندان از این مسئله، استقبال کردند، چه آنهایی که پیش از آن ثروت و مکنت داشتند و چه افرادی که به برکت غنایم و تقسیم طبقاتی بیت‌المال بر اساس ملاک‌های تبعیض‌آمیز از زمان حکومت خلیفه دوم، ثروت هنگفتی به دست آورده بودند و پول‌شان را کد مانده بود. این افراد چه از مردم مدینه، چه از اهالی کوفه و چه از اهالی بصره، به خرید املاک و اراضی در کوفه و سواد عراق اقدام کردند.^{۲۲} این افراد و همچنین کسانی که به واسطه نزدیکی به دستگاه حکومتی و والیان وقت به مواهب بزرگ از جانب خلیفه و حاکمان دست می‌یافتند، طبقه اشرافی صاحب ملک و ثروت را به وجود آوردند.^{۲۳}

برخی اصحاب، همچون طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و نزدیکان عثمان به جمع‌آوری و خرید املاک و ساختن قصر و خانه‌های بزرگ روی آورده بودند.^{۲۴} مسعودی از خانه زبیر در بصره یاد می‌کند که در سال ۳۳۲ ق خانه معروفی بوده و به کاروان سرا تبدیل شده بوده و تجار و صاحبان کالا در آنجا وارد می‌شده و اقامت می‌کردند.^{۲۵} همچنین وی قصری در کوفه، مصر و بالطبع در مدینه داشت. بی‌جهت نیست که فرزندان بیشتر صحابه معروف، همچون فرزندان طلحه، سعد بن ابی وقاص و برخی از فرزندان زبیر و ... در عراق اقامت داشتند.^{۲۶}

با توجه به تجارت پر رونق و خرید املاک پر محصول، می‌توان گفت که بیشتر سرمایه‌داران در قرن دوم در طبقه ثروتمندان قرار داشتند. در این میان، تنها سرمایه‌داران از طبقه اشراف اموی، که بخشی از زمین‌های عراق را به خود اختصاص داده بودند، جای خود را به عباسیان و رجال دولتی نزدیک به آنها دادند. توزیع نابرابر عایدات زمین‌های خراجی در میان ساکنان نیز در پیدایش این طبقات نقش اساسی داشت. کسانی که در فتوحات شرکت داشتند و خدمات مؤثر در این راه کرده بودند، همچون قراء و اهل ایام (غازیان)، در مقایسه با از کسانی که بعدها ملحق شده بودند، سهم بیشتری از زمین‌های خراجی می‌بردند و آنهایی که بعد از آن آمده بودند، سهمی کمتر، و کسانی که در فتوحات شرکت نداشتند، هیچ سهمی نمی‌بردند یا سهم ناچیزی از آن در یافت می‌کردند.^{۲۷}

بدین ترتیب، در عراق مانند بسیاری از مناطق دیگر، سه طبقه به وجود آمدند:

الف. طبقه سرمایه‌داران و ثروتمندان بزرگ، که املاک و باغ‌ها و قصرهای وسیع و بزرگی داشتند. این طبقه را خلفا، وزرا، رجال پر نفوذ دولتی و تجار و ملاکان بزرگ تشکیل می‌دادند؛

ب. طبقه متوسط که وضعشان از سرمایه‌داران پایین‌تر و از فقرا بهتر بود؛

ج. فقرا.^{۲۸}

در کنار این سه طبقه، که عمدتاً عرب بودند، طبقه دیگری وجود داشت به نام «موالی»، که جمعیت بزرگی را در عراق تشکیل می‌دادند. موالی عراق را به طور کلی می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. گروهی از آنها جنگجویان دیلمی بودند که به «حمراء دیلم» معروف بودند. آنها که تعدادشان چهار هزار نفر بود، در آغاز نبرد مسلمانان با دولت ساسانی، به مسلمانان

تسلیم شده و در کنار آنها با ساسانیان جنگیدند و همچون جنگجویان عرب از غنائم و مواجب مجاهدان سهم می‌بردند.^{۲۹}

ب. افرادی که در املاک کشاورزی به زراعت مشغول بودند و در ازای پرداخت جزیه و خراج،^{۳۰} بر سر املاک سابقشان باقی مانده بودند یا کسانی که در زمین‌های متعلق به بیت‌المال، که صوافی نامیده می‌شد، کار می‌کردند، اما به تدریج با اختیار اسلام جزء مسلمانان قرار می‌گرفتند.

ج. اسیرانی که از مناطق جنگی آورده و به تدریج به سبب کفاره گناهان یا احسان، از سوی صاحبان خود آزاد شده بودند.^{۳۱}

با اینکه اسلام به همه مسلمانان از عرب و عجم و از هر ملیت و نژادی که باشند، منزلت و سهم مساوی بخشیده، اما در جامعه عرب آن روز، به ویژه در زمان بنی‌امیه، به موالی به چشم نژادی پست که جز اندکی از بردگان، تفاوت نداشتند، نگاه می‌کردند. از این‌رو، با آنان در یک صف راه نمی‌رفتند و اگر در جایی غذا می‌خوردند، موقع غذا خوردن موالی بالای سر آنها سرپا می‌ایستادند یا اگر به علت کثرت سن یا فضل و دانش، فردی از موالی به او غذا می‌دادند، او را در یک سو سفره به صورت مجزا می‌نشاندند تا معلوم باشد از موالی است. از همه اینها بدتر آنکه، اگر کسی می‌خواست با دختر یکی از موالی ازدواج کند، به جای پدرش باید از رئیس قبیله‌ای که آن مولا به آن منسوب بود، خواستگاری می‌کرد و گرنه نکاح باطل و فسخ می‌شد.^{۳۲}

موالی جز در کارهای پست یا سخت و طاقت فرسا، که عرب‌ها یا به آن رغبت نداشتند و یا طاقت و مهارت آن را نداشتند، حق اشتغال نداشتند. روزی معاویه از احنف بن قیس و سمره بن جندب می‌پرسید: نظر شما چیست که گروهی از موالی را بکشیم و گروهی را برای تمیز کردن بازار و راه‌سازی واگذاریم؟ احنف بن قیس او را از این کار منع کرد، اما سمره برای اجرای آن اعلام موافقت کرد.^{۳۳} با این حال، حکام اموی نیز در برخی مواقع و به سبب نیاز خود به موالی، ناچار سمت‌ها و موقعیت‌هایی را به آنان واگذار می‌کردند. سمت‌های مهمی که موالی به آنها اشتغال می‌یافتند، دیوان‌داری و رتق وفتق امور خراج و در برخی مواقع، آن هم در مناطق دور دست همچون افریقا و اندلس، فرماندهی لشکر و استانداری بود.^{۳۴}

گفتنی است که رفتارهای نژادپرستانه عرب و حاکمان عرب موجب شده بود موالی از نظر اقتصادی در وضعی فروتر از عرب‌ها قرار بگیرند و از درآمد کافی برای امرار معاش بهره‌مند نباشند. این وضعیت در شعر ابوخرّه، که از موالی بنی خزاعه بود، منعکس شده است:

ابلیغ امیة ان عرضت لها وابن الزبیر و ابلیغ ذلک العربا
ان الموالی اضحت وهی عاتبة علی الخلیفة تشکو الجوع و الحربا^{۳۵}

«اگر بنی‌امیه و زبیر را دیدی به آن عرب‌ها بگو که موالی در حالی روزگار می‌گذرانند که بر خلیفه خشمگین‌اند و از گرسنگی و چپاول اموال خود شکایت دارند».

هرچند این شعر وضع موالی را در دهه شصت و هفتاد قرن نخست هجری ترسیم می‌کند، اما با توجه به تداوم سیاست‌های بنی‌امیه، وضع موالی تا خلافت عباسیان بهتر نشده بود و حتی می‌توان گفت به سبب پیوستن موالی به قیام‌ها، بدتر شده بود. رفتارهای نژادپرستانه و ستم‌های بسیار بنی‌امیه بر موالی سبب شد که آنها از هر قیامی که علیه بنی‌امیه صورت می‌گرفت، چه شیعی باشد یا خارجی و یا همچون قیام محمدبن اشعث، استقبال کرده و به آن می‌پیوستند.

همچنان‌که پیامد سیاست نژادپرستانه بنی‌امیه، موجب پیوستن موالی به شورشیان بود، پیامد رفتارهای تحقیرآمیز و نژادپرستانه اعراب با آنان نیز موجب شد که موالی برای بالا بردن منزلت اجتماعی خود، به دانش روی آورند. از این‌رو، از اواخر قرن نخست به بعد، بیشتر دانشمندان اسلامی، در شیعه و غیر شیعه، در هر رشته و فنی، از موالی بودند. شاید داستان زیر بهترین دلیل برای درجه علمی موالی در این عصر باشد:

عیسی بن موسی پسر برادر منصور عباسی، از ابن‌ابی لیلی می‌پرسد: فقیه بصره کیست؟ وی حسن بن‌ابی حسن و محمدبن سیرین را معرفی کرد و عطاء بن‌ابی ریاح، مجاهدبن جبیر، سعیدبن جبیر و سلیمان بن یسار را فقهای مکه. همچنین اعلم فقهای قبا را ربیعة الرأی، ابن‌ابی زناد دانست. همین‌طور فقیه یمن را طاووس و پسرش همام و همام بن منبه، فقیه خراسان را عطاءبن عبدالله خراسانی و فقیه شام را مکحول معرفی کرد. عیسی بن موسی، پس از معرفی فقیه هر شهر از سوی ابن‌ابی لیلی، از ملیت او می‌پرسد و او در جواب وی را «مولی» معرفی می‌کرد. هر بار که عیسی بن موسی کلمه «مولی» را می‌شنید، خشمگین و خشمگین‌تر می‌شد تا جایی که به گفته ابن‌ابی لیلی، صورتش از خشم سیاه شده بود. در آخر، از فقیه کوفه می‌پرسد که او ابراهیم و شعبی را معرفی کرد و در جواب موسی که از

ملیت آن دو پرسید، آنها را عرب معرفی کرد و عیسی بن موسی با شنیدن اینکه آنها عرب هستند، نفس راحتی می کشد. ابن ابی لیلی اضافه کرده است که اگر از او نمی ترسیدم، حکم بن عیینه و عمار بن ابی سلیمان را نیز معرفی می کردم، اما چون شر را در چهره اش مشاهده کردم، آن دو را که عرب بودند معرفی نمودم.^{۳۶}

اما وقتی بنی عباس روی کار آمدند، چون ایرانی ها و موالی در پیروزی آنها نقش اصلی داشتند، اوضاع به نفع موالی شد و آنها به دستگاه خلافت نزدیک شده و سمت ها و مسئولیت های مهم، همچون امارت ارتش و وزارت را به دست آوردند.

سهام شیعیان از اقتصاد عراق

چنان که گذشت اقتصاد عراق در این دو قرن، مبتنی بر سه عنصر زراعت و تجارت بود. در اینجا به سهم شیعیان از هر یک از این سه رکن اقتصادی عراق اشاره می کنیم:

الف. سهم شیعیان از عایدات زمین

سهم شیعیان از عایدات زمین های عراق و در آمدهای جنبی آن، همچون درخت را می توان بسیار ناچیز دانست؛ چرا که زمین های مزروعی عراق اغلب در اختیار حکومت یا در دست ملاکان بزرگ بود و شیعیان که همواره با حکومت ها در تعارض و تضاد بودند، نمی توانستند از زمین های حکومتی سهمی داشته باشند و گزارش نشده است که به کسی از شیعیان اقطاعی داده شده باشد یا ملک بزرگی در عراق خریده باشد. تنها برخی از شیعیان قطعه هایی کوچک، در حومه کوفه خریده و در آن کشاورزی می کردند که موارد آن بسیار نادر بوده است. جویس ان. ویلی، بیشتر کشاورزان زمین های عراق را شیعیان دانسته که برای افزایش درآمد زمین، در زمانی که آن زمین در اختیارشان بود، از سوی صاحبان اقطاع تحت فشار بودند.^{۳۷} اگر اکثریت کشاورزان شیعه هم بوده باشد، سهم آنها از آن زمین ها به حدی اندک بوده که به سبب فشارهای مضاعف حکومت و صاحبان اقطاع، ترجیح می دادند زمین را رها کرده به شهر بیایند و به شغل های دیگر بپردازند.

برخی از شیعیان مزرعه ای کوچک یا باغی داشتند که از طریق آن مقداری در آمد کسب می کردند. برید عجلی مزرعه یا باغ داشت،^{۳۸} عبدالرحمن بن حجاج نیز در قادسیه صاحب مزرعه یا باغ بود.^{۳۹} یعقوب احمر بصری تاکستان داشته^{۴۰} و یکی از شیعیان کوفه در حیره، نخلستانی داشت.^{۴۱} به نظر می رسد، بیشتر شیعیان مداین، کشاورز بودند. این شهر حتی در

قرن هفتم که به شهرکی تبدیل شده و بیشتر مردم آن امامی مذهب بودند، همه به کار کشاورزی اشتغال داشتند.^{۴۲}

ب. سهم شیعیان از تجارت

اما نقش شیعیان در تجارت، در مقایسه با به زراعت، بیشتر بود. برخی از شیعیان، تاجر بوده و از شهرها و بلاد دیگر کالا وارد عراق می‌کردند یا از عراق به آن شهرها کالا می‌بردند. برخی از شیعیان به سبب تجارت در بعضی شهرها، همچون حلب، سند و سیستان، به سندی، حلبی و سجستانی شهرت یافته بودند. یحیی بن عمران بن حلبی،^{۴۳} ابراهیم سندی،^{۴۴} خلاد سندی^{۴۵} و سحیم سندی^{۴۶} و حرزبن عبدالله سجستانی^{۴۷} از جمله این افراد بودند. علاوه بر آنها، دیگر شیعیان نیز، همچون هشام بن حکم^{۴۸} و ضریس بن عبدالملک^{۴۹} در داخل عراق تجارت می‌کردند. حرزبن عبدالله سجستانی در کار تجارت روغن بود^{۵۰} و سلیمان بن عبدالله دیلمی که در کار خرید و فروش برده بود و بردگان دیلمی را از خراسان خریده، به کوفه می‌آورد. وی به سبب کثرت تجارت با این بردگان، به دیلمی معروف شد.^{۵۱} ابوجمیله مفضل بن صالح کوفی و منخل بن جمیل اسدی کوفی نیز از تاجران برده بودند.^{۵۲} سماعه بن مهران (م ۱۴۵ق)، در کار تجارت البسه بود و نوعی لباس ابریشمی به نام «قر» از کوفه به حران شام می‌برد.^{۵۳} عبیدالله بن علی بن ابی‌شعبه حلبی و پدر و برادرش روابط تجاری با حلب داشتند. از این رو، به حلبی معروف شدند.^{۵۴} فضیل بن یسار بصری نیز تاجر بود که از آن دست برداشت. از این رو، با سرزنش امام صادق علیه السلام روبه‌رو شد.^{۵۵}

برخی از شیعیان شتریان بودند که شتران زیادی نگهداری و آنها را به تجار، کرایه می‌دادند. صفوان بن مهران^{۵۶} و برادرش حسان جمال،^{۵۷} فائد جمال،^{۵۸} نصر بن قرواش جمال،^{۵۹} محمد بن فرد جمال^{۶۰} و داوود بن کثیر جمال^{۶۱} از جمله این افراد بودند. کثرت شغل جمالی از رونق تجارت در آن عصر حکایت می‌کند.

یکی از لوازم تجارت، صرافی است. در آن زمان که معامله بر اساس دینار و درهم انجام می‌شد، چند نوع سکه درهم در جهان اسلام رایج بود که از نظر اوزان، بازمانده عصر ساسانی بوده و آنها از نظر وزن با هم مختلف بودند^{۶۲} و به نام‌های بغلی، طبری، یمنی، مغربی عرضه می‌شدند. حجاج بن یوسف ثقفی سکه‌ای بغلی با وزنی کمتر از سکه‌های ساسانی که هشت دانق بودند، ضرب کرد و وزن آن را شش دانق قرار داد. از این رو،

ایرانی‌ها معامله با آن را دوست نمی‌داشتند و فقها نیز به سبب حک شدن آیات قرآن روی آنها، معامله با آن را مکروه می‌دانستند. به همین دلیل، این درهم‌ها به «مکروهه» شهرت یافت.^{۶۳} با این توضیحات روشن می‌شود که صرافان، این درهم‌ها را به هم یا با دینار با بالعکس تبدیل می‌کردند.

در میان شیعیان، چندین نفر به شغل صرافی اشتغال داشتند. یکی از آنها مؤمن الطاق بود که به سبب تخصص‌اش در شناخت سکه‌های تقلبی، به «شیطان الطاق» معرف شد.^{۶۴} اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی،^{۶۵} بسام بن عبدالله صیرفی،^{۶۶} ابوخلاد حکم بن حکیم صیرفی،^{۶۷} ابوالفضل حنان بن سدیر،^{۶۸} خالد بن سدیر،^{۶۹} عبدالله بن سلیمان صیرفی،^{۷۰} ابواحمد عمرو بن حرث اسدی،^{۷۱} محمد بن عذافر مدائنی،^{۷۲} هارون بن حمزه غنوی^{۷۳} و هارون بن خارجه،^{۷۴} ابوالمغرا حمید بن مثنی،^{۷۵} سدیر بن حکیم و مفضل بن عمر جعفری^{۷۶} از جمله شیعیانی بودند که به کار صرافی اشتغال داشتند. گفته شده است که برخی از این صرافان زیر پوشش صرافی، اموالی را که مردم برای ائمه علیهم‌السلام می‌پرداختند، تحویل گرفته و برای آن حضرات می‌فرستادند.^{۷۷}

یکی از شغل‌هایی که با رونق تجارت به وجود می‌آید یا پر رونق می‌شود، دکان داری و خرده‌فروشی است که متاع‌های تاجران را خریده به مشتریان عرضه می‌کند و تاجران نیز از آنها کالاهای محلی را خریده با خود به شهرهای دیگر می‌برند. بسیاری از شیعیان به دکان‌داری اشتغال داشته و انواعی از کالاهای، همچون پارچه، گندم، پوست و امثال آن را می‌فروختند. در اینجا برخی از عنوان‌هایی که به دکان‌داران یا تاجران جزء داده شده و شیعیان در آن اشتغال داشتند معرفی می‌شود:

ابریشم فروش یا فروشنده لباس ابریشمی (قزاز)، مانند ایوب بن شعیب قزاز کوفی.^{۷۸}
 ابریشم فروش یا ریسنده آن (نقاض)،^{۷۹} مانند ذکریابن عبدالله النقاض.^{۸۰}
 ابزار فروش (الابزاری)،^{۸۱} مانند عمر بن ابی‌زیاد ابزاری، داوود ابزاری، رزین ابزاری و حجاج ابزاری.^{۸۲}
 الاغ فروشی یا کرایه دهنده آن (حمّار)، مانند داوود بن سلیمان حمار کوفی و داوود بنابی یزید الحمّار.^{۸۳}
 بادام فروش (الجواز)، مانند سلمه جواز و ولید جواز.^{۸۴}

- فروشنده بردگان زن (بیاع الجواری)، مانند: منخل بن جمیل؛^{۸۵}
- برده فروشی، مانند سلیمان بن عبدالله دیلمی (تاجر برده‌های دیلمی)؛^{۸۶}
- بزاز،^{۸۷} مانند خلاد سدی بزاز و اسماعیل بن زیاد بزاز و ابو عمرو بزاز و...؛^{۸۸}
- پوست فروشی (فراء)، مانند سلیم فراء، اسحاق بن ابی جعفر فراء و عبدالحمید بن جعفر فراء؛^{۸۹}
- پیه فروش (الشحام)، مانند ابواسامه زید بن یونس الشحام؛^{۹۰}
- جوال فروش (الجوالیقی)، مانند هشام بن سالم جوالیقی، حماد بن شعیب و عثمان جوالیقی؛^{۹۱}
- جواهر فروش (بیاع الحلل) مانند یحیی بیاع الحلل؛^{۹۲}
- چوب فروشی (خشاب) مانند حجاج بن رفاعه خشاب؛^{۹۳}
- خرما فروش (تمار) مانند سیف بن سلیمان تمار و موسی تمار و کامل تمار؛^{۹۴}
- برده و دام فروشی (النخاس)، مانند آدم بن حسین، جارود بن منذر، رفاعه بن موسی نخاس و...؛^{۹۵}
- روغن فروشی (السمان)، مانند سعید سمان، عبدالله بن ولید سمان و مسکین سمان؛^{۹۶}
- روغن فروشی یا روغن سازی (الدهنی)، مانند عمار بن خباب و محمد بن یعقوب بن قیس دهنی؛^{۹۷}
- روغن فروشی (الدهان)، مانند بشیر دهان و حفص دهان؛^{۹۸}
- سبزی فروش (البقال)، مانند ناصح بقال؛^{۹۹}
- سرمه فروش یا سرمه ساز (السمال)، مانند غالب بن عثمان المنقری السمال،^{۱۰۰}
- سویق^{۱۰۱} (القلاء = آشپز)، مانند سوید بن مسلم قلاء، علاء بن رزین قلاء و عمر بن ریاح قلاء؛^{۱۰۲}
- عطاری (العطار)، مانند اسحاق بن ابراهیم ازدی، اسحاق طویل، بشیر عطار و...؛^{۱۰۳}
- علف فروش (القتات)، مانند حکم قتات و زید قتات؛^{۱۰۴}
- فرش فروشی (الطنافسی) مانند صباح طنافسی؛^{۱۰۵}
- فروشنده اشیای رشته شده، مانند ابریشم، پشم، کتان و پنبه (بیاع الغزل)، مانند ضریس بیاع الغزل؛^{۱۰۶}
- فروشنده پارچه‌های هراتی (بیاع الهروی)، مانند صامت، ادیم، ابراهیم بن میمون و...؛^{۱۰۷}
- فروشنده غذا (بیاع الطعام)، مانند ابراهیم اسدی، بشیر ازرق جعفی و یعقوب بن شعیب؛^{۱۰۸}
- فروشنده کفن (بیاع الاکفان)، مانند سعید و ظریف بن ناصح؛^{۱۰۹}

فروشنده لباس کتانی (بیاع القصب)،^{۱۱۰} مانند عینة یا عتیبة بن میمون، عتیبة بن عبدالرحمن و محمد بن سالم؛^{۱۱۱}

فروشنده لباس های شاپوری (بیاع السابری)،^{۱۱۲} مانند حذیفه بن منصور، صفوان بن یحیی و عبدالرحمن بن حجاج بجلی و عمر بن محمد بن یزید؛^{۱۱۳}

فروشنده لباس هایی که از هند آورده می شد و منسوب به کوهی به نام «زط» بود و در هند به «جات» یا «جت» معروف بود.^{۱۱۴} به احتمال زیاد، «الزط» معرب جت هست (بیاع الزطی)، مانند: اسباط بن سالم، عبدالله بن ایوب بن راشد، محمد بن میسر نخعی و بشر بیاع الزطی و...؛^{۱۱۵}

فروشنده لباس (بیاع الاکسیه)، مانند علی بن عقبه و معاذ بن کثیر؛^{۱۱۶}

فروشنده لباس هایی به نام وشی (بیاع الوشی)، مانند عبدالله بن سعید؛^{۱۱۷}

فروشنده کرباس (الکرایسی)، مانند عمرو کرایسی و دبیس بن یونس بزاز کرایسی؛^{۱۱۸}

فروشنده یا کشت کننده زعفران (زعفرانی)، مانند: عمران بن اسحاق و محمد زعفرانی؛^{۱۱۹}

کتاب فروشی (صحاف، بیاع المصاحف)، مانند: ابراهیم بن نعیم و حسین بن اسد صحاف؛^{۱۲۰} کتاب فروشی (بیاع المصاحف)، مانند سالم اشل؛^{۱۲۱}

کلاه دوزی یا کلاه فروشی (القلانسی)، مانند حسین بن مختار، خلاد بن ماد، خالد بن زیاد و خالد بن مازن قلانسی؛^{۱۲۲}

گندم فروشی (حناط)، مانند: حسین بن موسی بن سالم، حسن بن عطیه و حفص بن سالم ابوولاد الحنات و...؛^{۱۲۳}

گوشت فروشی (اللحام)، مانند یحیی، عبدالله و حماد بن بشر لحم؛^{۱۲۴}

لؤلؤ فروشی (بیاع اللؤلؤ)، مانند آدم بیاع اللؤلؤ و بسطام بیاع اللؤلؤ؛^{۱۲۵}

مس فروشی (النحاس) مانند بکر نحاس، جارود بن منذر و سلام بن مسلم نحاس و...؛^{۱۲۶}

ج. سهم شیعیان از صنعت

با آنکه اقوام عرب از دیرباز، از اشتغال به صنایع و حرفه هایی که نیاز به تخصص و مهارت داشت، یا به سبب عدم آشنایی با آن و یا به علت کوچک شمردن آن و تحقیر صاحبان آن، کراهت داشتند^{۱۲۷} و این امور به طور عمده در اختیار موالی بود، اما در این عصر، اعراب نیز بسیاری از این حرفه ها اشتغال داشتند یا کارگاه های آن را اداره می کردند.^{۱۲۸}

صنایعی که در آن زمان در عراق، به ویژه کوفه رایج بود، عبارت بود از: صنایع نساجی، آهنگری، نجاری، سفالگری، تولید روغن و عطریات، رنگرزی و صابون.^{۱۲۹} صنعت زرگری نیز از قدیم در حیره وجود داشت و وقتی کوفه رونق یافت، به آنجا منتقل شد و بازاری مخصوص نزدیک مسجد جامع و در سمت قبله آن بود که به بازار زرگرها شهرت داشت.^{۱۳۰} همچنین در عراق صنعت گلاب‌گیری و عطرسازی فعال بود و کوفه و بصره از مشهورترین مناطق در صنعت عطریات بودند.^{۱۳۱}

برخی از شیعیان در صنعت نیز دست داشتند. در میان یاران صادقین علیهم‌السلام، عناوینی یافت می‌شود که بر شغل آن افراد دلالت می‌کند. البته برخی از این عنوان‌ها به روشنی معلوم نیست که صاحب آن، سازنده آن کالا بوده یا فروشنده، اما احتمال می‌رود که برای مثال شخصی که به «نبال» (تیرساز) معروف بوده، هم سازنده و هم فروشنده آن بوده باشد.

برخی از شغل‌های صنعتی، که شیعیان در آن اشتغال داشتند، عبارت‌اند از:

آهنگری (حداد)، مانند شعیب بن اعین، عمرو بن ابی‌المقدام و محمد حداد کوفی و...^{۱۳۲}
 ابریشم‌سازی یا ابریشم‌فروشی و یا فروشنده نوعی از لباس ابریشمی (الخرزاز) مانند ابراهیم بن سلیمان بن عبیدالله، عبدالکریم بن هلال جعفری، محمد بن معروف الخرزاز هلالی و...^{۱۳۳}

نیزه‌سازی (الرماح) مانند اسماعیل بن عبدالله رماح.^{۱۳۴}

تیرسازی (النبال)، مانند ایوب نبال و بشیر بن میمون نبال.^{۱۳۵}

بافندگی (الغزال)، مانند محمد بن زیاد غزال و سلمان بن متوکل ابوساره غزال.^{۱۳۶}

پرورش یا فروش مرغ‌های خانگی (الدجاجی)، مانند: داوود بن ابی‌داوود دجاجی.^{۱۳۷}

دباغی، مانند عبدالعزیز بن مختار دباغ بصری و ابو عبدالله مبارک دباغ کوفی.^{۱۳۸}

زره‌سازی (الزراد) مانند زید زراد.^{۱۳۹}

زرگری (صائع)، مانند ثابت بن شریح انباری، علی بن میمون و فضل بن عثمان مرادی انباری، زید صائع، عمر بن مسلم صائع و...^{۱۴۰}

زین‌سازی (سراج)، مانند حماد سراج، خالد بن عبدالله سراج، زید السراج و مخلد سراج.^{۱۴۱}

ساخت نوعی از لباس یا فروشنده آن (الزندجی)، مانند حسین بن ابی‌علاء عامری ابوعلی زندجی.^{۱۴۲}

- طناب‌بافی یا طناب‌فروشی (الرسال) مانند فضیل بن زبیر و ابوالحسن رسان.^{۱۴۳}
 ظرف‌سازی (صفار)،^{۱۴۴} مانند خلاد صفار.^{۱۴۵}
 قنطاق‌سازی (قماط)، مانند خالد بن سعید، ابو خالد، ابوسعید قماط و...^{۱۴۶}
 کاغذسازی یا کاغذفروشی (قراطیسی)، مانند اسماعیل بن قاسم قراطیسی.^{۱۴۷}
 کمان‌سازی یا کمان‌فروشی (القواس)، مانند ناجیه بن ابی‌عمار و نجیه بن حارث قواس.^{۱۴۸}
 کفاشی (الحذاء)، مانند ایوب بن عطیه، زیاد بن عیسی و صباح بن صبیح الحذاء و...^{۱۴۹}
 کفاشی (الخفاف)، مانند حسین بن ابی‌العلاء، خالد بن طهمان و خالد بن بکار.^{۱۵۰}
 کفاشی (الاسکاف)، مانند برد اسکاف، سعد اسکاف، سلیمان اسکاف و محفوظ اسکاف.^{۱۵۱}
 نمط^{۱۵۲} سازی (الانماطی)، مانند ابوحسان انماطی، فیض بن مطر انماطی و رزین انماطی.^{۱۵۳}
 نجاری، مانند: زیاد بن اسود، کامل نجار، عبدالله بن مسلم و ابوداود نجار.^{۱۵۴}

وضعیت مالی شیعیان عراق

هرچند در زمان بنی‌امیه، شیعیان از جانب حکومت در فشار بوده و از بسیاری از فرصت‌های ثروت‌زا محروم بودند و چه بسا از حقوق بیت‌المال نیز محروم می‌شدند،^{۱۵۵} یا به سبب شرکت در قیام‌ها، دارایی‌های خود را از دست می‌دادند، با این حال، همه شیعیان در یک وضع قرار نداشتند و همچون گروه‌های دیگر به دو گروه ثروتمند و فقیر تقسیم می‌شدند. البته ثروتمندان شیعه از طبقه اول اغنیا، که در عنوان قبل مطرح کردیم و به اصطلاح امروز جزء طبقه «سرمایه‌دار» محسوب می‌شوند، نبودند، بلکه در میان آنها افرادی نیز بود به طبقه متوسط تعلق داشتند. اما با توجه به عواملی که گفته شد، می‌توان گفت که بیشتر شیعیان عراق، در خط فقر قرار داشته‌اند.

یک‌بار امام صادق علیه السلام به یاران کوفی‌اش، همچون مفضل بن عمر، زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر و دیگران نامه‌ای نوشت و به آنها خرید برخی از اقالام را سفارش کرد. وقتی اصحاب حضرت نامه را خواندند، خود را از تأمین آن ناتوان دیدند. در این میان، تنها مفضل بن عمر بود که به کمک یارانش اقالام مورد نیاز حضرت را تأمین کرد. وی از یارانش خواست تا هر کس هر مقدار توان دارد، کمک کند. یاران مفضل نیز هرکدام هزار درهم و کمتر و بیشتر نزد او آوردند تا دو هزار دینار و ده هزار درهم فراهم شد.^{۱۵۶} از روایت این‌گونه پیداست که حضرت امام صادق علیه السلام می‌خواست مفضل بن عمر را به یاران دیگرش، که از او به سبب ارتباط با افراد لایابالی، بدگویی می‌کردند، نشان دهد.

الف. فقر شیعیان

فقر در میان شیعیان عمومیت داشت. از این رو، ائمه علیهم السلام برای تسکین آلام شیعیان، از اجر معنوی و آثار نیک فقر سخن می‌گفتند. امام صادق علیه السلام از حسین بن کثیر خزاز پرسید: «آیا وارد بازار می‌شوی و به میوه‌ها و اشیای دیگر که اشتها آور هستند، نگاه می‌کنی؟» وقتی حسین جواب مثبت داد، حضرت به او فرمود: «بدان که خداوند در ازای هر چیزی که می‌بینی و قدرت خرید آن را نداری، برایت یک حسنه می‌نویسد».^{۱۵۷} همچنین امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: «اگر اصرار شیعیان در دعاهایشان نزد خدا نبود، خداوند آنان را به فقری بیش از آنچه دارند، مبتلا می‌کرد».^{۱۵۸}

یکی از عوامل فقر شیعیان، حاکمان جور بودند. به همین دلیل امام صادق علیه السلام به یکی از شیعیانش فرمود: «در دولت باطل نصیب شیعیان ما بیش از "قوت" (حداقل مواد غذایی) نیست و چه به شرق بروید یا به غرب بیش از آن سهم نمی‌یابید».^{۱۵۹} حسن علوی از محققان عرب، فقر ائمه شیعه را از عوامل رشد تشیع دانسته و می‌گوید:

تصادفی نیست اصحابی که بر جانشینی و خلافت امام علی علیه السلام اصرار می‌ورزیدند، متعلق به اکثریت فقیر بودند یا از کسانی بودند که چون مال و مکتب بر آنها عرضه شد، آن را نپذیرفتند. اساساً نیروهایی را که تحت لوای تشیع مبارزه کرده‌اند، یک رشته به هم مرتبط می‌سازد و آن عامل، فقر اقتصادی و فقدان مال و ثروت است و همان‌گونه که جرج کرک می‌گوید: «تشیع در میان فقرای عرب، آنهایی که از غنایم پیروزی بی‌بهره ماندند، گسترش یافت».^{۱۶۰}

کمیت شاعر در شعری بنی‌امیه را به سبب فقر و گرسنگی شیعیان، این‌گونه مخاطب قرار می‌دهد:

فیا ساسه هاتوا لنا من حدیثکم ففیکم لعمری ذو افانین مقول
أهل کتاب نحن فیہ و انتم علی الحق نقضی بالکتاب و نعدل
فکیف و من انی و اذ نحن خلفه فریقان شتی تسمنون و نهزل^{۱۶۱}

«ای سیاستمدارانی که حکومت را به چنگ آورده و سخنوران توانایید، به این سؤال‌ها من جواب گوید: ما و شما اهل کتاب (قرآن) هستیم، پس بر اساس قرآن بیایید به حق و عدالت قضاوت کنیم. چگونه و از کجا میان ما و شما این قدر فاصله هست که شما چاق می‌شوید و ما لاغر؟»

کمیت در شعری دیگر به سبب سیاست‌های اقتصادی بنی‌امیه، آنها را نفرین می‌کند.
 فقل لبنی امیة حیث حلوا و إن خفت المهند و القطیعا
 الا اف لدهر كنت فیہ هادانا طائعا لكم مطیعا
 اجع الله من اشبعتموه و اشبع من بجورکم اجیعا^{۱۶۲}

«بنی‌امیه هر کجا که باشند به آنان این پیام مرا برسان، هرچند که از شمشیر هندی و آبدیده آنها بترسی: اف بر روزگاری که من در آن زندگی می‌کنم و هر جا که باشند، مرا مطیع شما کرده است، خداوند گرسنه بدارد کسانی را که شما سیر کردید و سیر کند کسانی را که با ستم شما به گرسنگی گرفتار شدند».

برخی از شیعیان نزد ائمه علیهم السلام می‌آمدند و ضمن شکایت از فقر خود، از آنان درخواست دعا برای خود می‌کردند. مردی به نام بکر ارقط نزد امام باقر علیه السلام وارد شد و از فقر و اینکه به افراد فامیل خود مراجعه کرده و آنها به او کمک نکرده‌اند، شکایت کرد. وی آنگاه از حضرت خواست تا دعا کند او را محتاج مردم نکند، حضرت به او فرمود: «خداوند روزی برخی از بندگانش را در دستان بندگان دیگرش گذاشته، اما از خدا بخواه تا خداوند تو را به فقری که محتاج افراد پست کند، مبتلا نکند».^{۱۶۳}

محمدبن مسلم نزد امام باقر علیه السلام به سبب تنگدستی به گریه می‌افتد. حضرت امام باقر علیه السلام آن را از ویژگی‌های شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام ذکر می‌کند.^{۱۶۴} قیس‌بن رمانه نزد امام باقر علیه السلام از فقر و بدهکاری شکایت می‌کند، حضرت به او کمک می‌کند.^{۱۶۵}

ب. شیعیان ثروتمند

برخی از شیعیان نیز ثروتمند بوده‌اند. افرادی که زکات می‌پرداختند یا افرادی که تصریح شده وضعشان خوب بوده، جز این دسته‌اند. عثمان‌بن عمران به امام صادق علیه السلام می‌گوید: من مردی ثروتمند هستم، ولی برخی افراد پیش از اینکه موعد پرداخت زکاتم برسد، از من درخواست کمک می‌کنند. حضرت امام صادق علیه السلام ضمن دعا و درخواست برکت برای او، می‌فرماید: «اگر آن‌چنان که خود می‌گویی مردی توانگر هستی، چه اشکالی دارد که وقتی آنها نزد تو آمدند، به آنان قرض دهی و موقعی که زمان پرداخت زکات رسید، آن را به عنوان زکات حساب کنی». آنگاه حضرت او را به پرداخت قرض تشویق کرد و از رد درخواست مؤمن بر حذر داشت.^{۱۶۶}

یکی از شیعیان به نام اسحاق بن عمار، که مردی ثروتمند بود، درباری برای خود گذاشته بود که از ورود فقرا نزد وی جلوگیری می‌کرد. اسحاق بن عمار گفته است، یک‌سال که به حج مشرف شدم، نزد امام صادق علیه السلام رفتم و سلام کردم، آن حضرت با حالت خشم جواب سلامم را داد. آن حضرت در جوابم، راندن و راه ندادن فقرا را سبب خشم خود دانست. اسحاق بن عمار مانند بسیاری از افراد خطاکار، به توجیه کارش پرداخته و ترس از شهرت را علت راندن فقرا و راه ندادن آنان نزد خود بیان می‌کند. حضرت از این عذر، قانع نمی‌شود و اسحاق را به معاشرت با شیعیان تشویق و ثواب دست دادن، رو بوسی و در آغوش گرفتن مؤمنان و همنشینی آنان را برایش تشریح می‌کند.^{۱۶۷} وی در آخرین ملاقاتش با امام صادق علیه السلام، عرض می‌کند که ما اموالی داریم که با آن با مردم معامله می‌کنیم، می‌ترسیم حادثه‌ای رخ دهد و ما آنها را از دست دهیم، حضرت به اوسفارش می‌کند که در هر سال در ماه ربیع اموالش را جمع کند.^{۱۶۸}

عمار ساباطی نیز از افراد ثروتمند در میان شیعیان عراق بود. امام صادق علیه السلام از او پرسید آیا زکاتش را می‌دهد و با اموالش صله رحم را به جای آورده و به برادران دینی‌اش کمک می‌کند؟ وقتی با جواب مثبت عمار ربه‌رو شد، حضرت برای تشویق بیشتر او به این امور، اهمیت این اعمال را برایش بازگو کرد.^{۱۶۹}

محمد بن مسلم که یک‌بار نزد امام باقر علیه السلام از تنگدستی شکایت کرده بود، خداوند به او توانایی بخشید. امام باقر علیه السلام به او توصیه کرد با وجود توانگری‌اش، برای تواضع هم که شده کار کند. وی ظرفی از خرما به دست می‌گرفت و جلوی در مسجد می‌ایستاد و می‌فروخت. اقوامش از این کار او ناخشنود بودند و به او می‌گفتند که تو موجب رسوایی و ننگ ما شده‌ای. محمد بن مسلم در جواب می‌گفت: من از جانب مولایم دستور دارم که کار کنم. بنابراین، اقوامش برای او آسیابی تدارک دیدند و او به آرد کردن گندم و غلات اشتغال یافت.^{۱۷۰} در مورد ابوبصیر^{۱۷۱} و ابن مسکان^{۱۷۲} نیز گفته شده که توانگر بوده‌اند. در مورد جمیل بن دراج نقل شده است که وقتی از دنیا رفت، صد هزار درهم میراث بر جای گذاشت.^{۱۷۳}

در روایتی آمده است که هشام بن سالم، پنجاه هزار درهم را شکست و آن را از حالت سکه بودن خارج و به صورت نقره خام درآورد.^{۱۷۴} افرادی که بر اموالشان زکات واجب

می‌شد، از زمره شیعیان ثروتمند بودند. یکی از شیعیان مدائن از امام باقر^ع در مورد مستحقان زکات پرسید، آن حضرت به او فرمود که آن را میان فقرای ولایت خود مصرف کند. امام^ع در جواب مرد مدائنی که اظهار داشت در ولایت ما از دوستان شما که مستحق باشد، وجود ندارد. فرمود: «به شهری که مستحقانش هستند بفرست تا به آنها داده شود».^{۱۷۵}

شهاب بن عبدربه، به واسطه یکی از شیعیان به نام ولید بن صبیح به امام صادق^ع خبر می‌دهد که وی شب‌ها کابوس می‌بیند. امام^ع به ولید می‌فرماید که شهاب باید زکات اموالش را بپردازد. وقتی شهاب پاسخ امام را می‌شنود، می‌گوید که حتی کودکان نیز می‌دانند، من زکاتم را پرداخت می‌کنم. حضرت در پاسخ می‌فرماید: «به شهاب بگو تو زکات را می‌پردازی، اما به مستحقانش نمی‌پردازی».^{۱۷۶}

روابط مالی شیعیان عراق با صادقین^ع

شیعیان عراق برای امام باقر^ع و امام صادق^ع اموالی به عنوان هدیه، صله، خمس و امثال آن می‌آوردند. ائمه^ع نیز به شیعیان عراق برای خرج سفر، رفع نیازهای مالی یا رفع اختلاف میان آنها کمک می‌کردند.

الف. کمک‌های مالی صادقین^ع به شیعیان

امام باقر^ع و امام صادق^ع گاهی اوقات که شیعیان نزد آنها از تنگدستی شکایت می‌کردند. به آنان کمک مالی می‌کردند، چنان‌که وقتی قیس بن رمانه نزد امام باقر^ع از دین و تنگدستی خود شکایت کرد، حضرت مبلغ سیصد دینار به وی اعطا کرد.^{۱۷۷} مفضل بن قیس فرزند رمانه نیز می‌گوید که از تنگدستی خدمت امام صادق^ع شکایت کردم و امام^ع چهار صد دیناری که منصور دوانیقی به حضرت داده بود، به من بخشید.^{۱۷۸}

گاهی ائمه^ع به شیعیان عراق که به مدینه می‌آمدند، خرجی سفر می‌دادند. عمرو بن دینار و عبدالله بن عبید بن عمیر گفته‌اند که ما هرگاه امام باقر^ع را ملاقات می‌کردیم، آن حضرت برای ما خرجی و پول و پوشاک می‌آورد و می‌فرمود که ما اینها را پیش از ملاقات، برای شما آماده کرده بودیم.^{۱۷۹} سلیمان بن قرم کوفی، که از اصحاب امام باقر^ع و امام صادق^ع بوده، گفته است که امام باقر^ع از پانصد درهم، ششصد درهم تا هزار درهم به ما صله و هدیه می‌داد و هیچ‌گاه از دادن صله به برادران و کسانی که تمنای بذل و بخشش از او داشتند، خسته نمی‌شد.^{۱۸۰}

زید شحام گفته است که امام صادق علیه السلام مرا در حال نماز مشاهده کرد. آن حضرت شخصی را فرستاد و مرا نزد خود فرا خواند و از من سؤال‌هایی کرد. در آخر از خرج سفرم پرسید و من گفتم که دویست درهم دارم. حضرت به من فرمود که آنها را نشان دهم، وقتی درهم‌ها را به امام علیه السلام دادم. آن حضرت دو دینار و سی درهم به آن افزود و به من برگرداند. آنگاه به من فرمود که شب را به خانه حضرت بمانم، اجابت کردم. اما شب بعد نرفتم و آن حضرت دو باره قاصدش را به دنبال من فرستاد و به من فرمود تا زمانی که در مدینه هستم، مهمان حضرت باشم.^{۱۸۱}

امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر اموالی داده بود که هرگاه میان شیعیان اختلافی پیدا شد، با آن اموال اختلاف آنها را رفع کند.^{۱۸۲} مفضل بن عمر از وکلای امام علیه السلام در عراق بوده و به احتمال زیاد رفع مخاصمه تنها وظیفه مفضل نبوده، بلکه کمک به نیازمندان و امثال آن را نیز شامل می‌شده است. همچنین امام صادق علیه السلام به شیعیانی که به واسطه شرکت در قیام زید، آسیب دیده بودند، کمک کرد. عبدالرحمان بن سیابه گفته است که آن حضرت به من دینارهایی داد که من میان مصیبت دیدگان و آسیب دیدگان این حادثه تقسیم کردم.^{۱۸۳}

ب. پرداخت‌های مالی شیعیان به ائمه علیهم السلام

اخبار زیادی حکایت از این دارد که شیعیان عراق برای امام صادق علیه السلام، اموالی می‌فرستادند. یونس بن عمار از همسایه قریشی خود نزد امام صادق علیه السلام شکایت کرد که وی هر جا می‌روم جار می‌زند که این رافضی اموالش را برای جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرستد.^{۱۸۴} خبر فرستادن اموال از سوی شیعیان عراق، به منصور خلیفه عباسی نیز رسیده بود که موجب شد امام صادق علیه السلام از سوی منصور تهدید شود.^{۱۸۵}

فضل بن ابی‌قره گفته است که یک بار امام صادق علیه السلام ردایش را پر از کیسه‌های دینار کرد و به خادمش داد و فرمود: این دینارها را برای فلان و فلان و... که از خاندانش بود، ببرد و به آنها بگویند که اینها را از عراق برای شما فرستاده‌اند.^{۱۸۶}

امام صادق علیه السلام اموالی را که شیعیانش به حضرت می‌دادند، برخی مواقع اگر زکات بود، بر می‌گرداند و اگر صله و هدیه بود، می‌پذیرفت. شعیب عقرقوفی یک کیسه دینار به حضرت داد. امام علیه السلام از شعیب، پرسید که هدیه است یا زکات؟ شعیب جواب داد که هم زکات است و هم صله. امام صادق علیه السلام آن مقداری را که صله بود، گرفت و باقی را به او

برگرداند.^{۱۸۷} بعید نیست این کار به این دلیل بوده است که شیعیان اموال زکات را به مستحقان محل خودشان بپردازند یا آنکه امام می‌خواست با استفاده از اختیارات خودش، برای فرد زکات دهنده تخفیف یا تسهیلی قائل شود. شعیب عرقوفی در روایت دیگری گفته است: شخصی هزار درهم به دست من داد تا به امام صادق علیه السلام برسانم. من برای نشان دادن علم غیب امام علیه السلام به دوستم، پنج درهم از آن برداشتم و در آستینم پنهان کردم و به جایش پنج درهم از خودم میان درهم‌ها نهاده، نزد حضرت گذاشتم. آن حضرت پنج درهم مرا جدا کرد و به من برگرداند و آن پنج درهمی را که پنهان کرده بودم از من مطالبه کرد و من آن را از آستینم بیرون آورده، به حضرت دادم.^{۱۸۸}

شیعیان عراق، خمس را حق ائمه علیهم السلام می‌دانستند و برای امام علیه السلام می‌آوردند. امام صادق علیه السلام به طور معمول خمس را به شیعیان خود می‌بخشید. مردی به نام مسمع، که از طریق غواصی در دریای بحرین مبلغ چهارصد هزار درهم به دستش رسیده بود، خمس آن را که هشتاد هزار درهم می‌شد، برای امام صادق علیه السلام آورد. امام علیه السلام آن را به خودش برگرداند.^{۱۸۹} شخصی به نام حارث بن مغیره به امام صادق علیه السلام می‌گوید که ما اموالی، همچون غلات و کالاهای تجاری داریم که شما بر آن حق دارید. حضرت می‌فرماید: ما حقوق خود را بر شما شیعیان و تمام کسانی که ما را دوست دارند، حلال کردیم.^{۱۹۰}

اینکه امام صادق علیه السلام زکات و خمس را نمی‌گرفت، به سبب ترس و تقیه از منصور عباسی بود که در این مورد حساس بود و منصور به دلیل آنکه اخبار تحویل اموال از سوی عراقی‌ها و غیر آن به امام صادق علیه السلام، به وی رسیده بود، آن حضرت را زیر فشار گذاشته و تهدید به تبعید و حتی قتل کرد.

امام صادق علیه السلام فرموده است که پس از کشته شدن ابراهیم^{۱۹۱} در بصره، تمامی مردان بالغ علوی یا طالبی را به دستور منصور به کوفه بردند. وقتی ما به کوفه رسیدیم تا یک ماه ما را معطل نگه داشتند که در این مدت، هر روز انتظار کشته شدن خود را می‌کشیدیم. پس از یک ماه، منصور دو نفر از ما را به حضور طلبید که من و حسن بن زید نزدش رفتیم. منصور با دیدن من شروع کرد به پرخاشگری که آیا تویی که علم غیب می‌دانی و مردم عراق خراج خود را برای تو می‌فرستند؟ منصور پس از انکار این امور از سوی امام علیه السلام، به امام می‌گوید که تصمیم دارم شما را به شراة تبعید کنم تا هیچ‌یک از مردم عراق و حجاز به تو

دسترسی نداشته باشند.^{۱۹۲} در روایت دیگر آمده است که منصور خطاب به امام می‌گوید که عراقی‌ها تو را امام خود قرار داده و زکات خودشان را برای تو می‌آورند. خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم.^{۱۹۳}

امام صادق علیه السلام برخی مواقع از گرفتن اموالی که افراد مستقیماً خود نزد حضرت می‌آوردند، خودداری می‌کرد. اما اموالی را که نمایندگان حضرت می‌فرستادند، می‌گرفت؛ زیرا سندی در دست نیست که نشان دهد آن حضرت اموالی را که از سوی وکلای حضرت فرستاده شده، مسترد کرده باشد.

ج. نمایندگان امام صادق علیه السلام در عراق

شبکه وکالت در عصر امام باقر علیه السلام تشکیل شده بود. امام صادق علیه السلام اقدام به تأسیس این شبکه کرده بود. آن حضرت در عراق وکیلانی داشت که یکی از وظایف آنها امور مالی بود. ممکن است این موارد شامل گرفتن خمس و فرستادن آن به مدینه، گرفتن زکات و مصرف آن به مصارفی که امام علیه السلام تعیین می‌کرده و گرفتن هدیه‌های مردم به امام علیه السلام و ارسال آن برای حضرت بوده باشد. می‌توان تصور کرد که این وکلا، به مثابه چشم و گوش ائمه علیهم السلام عمل می‌کرده و اخبار شیعیان و حوادث روز را برای حضرت گزارش نموده و سئوال‌ها مردم را، که یاران و شاگردان حضرت در آن شهر جوابگو نبودند، به واسطه نامه از امام می‌پرسیدند. همچنانکه ممکن است نامه‌های مردم را تحویل گرفته به امام علیه السلام می‌رساندند.

۱. وکلای امام صادق علیه السلام در عراق عبارت بودند از:

مفضل بن عمر: مفضل بن عمر جعفری، که کنیه‌اش ابو عبدالله یا ابو محمد است. یکی از شیعیان سرشناس امام صادق علیه السلام بود که امام صادق علیه السلام، کتاب توحید را به او املا کرد که به توحید مفضل معروف شده است.^{۱۹۴} وی در زمان امام کاظم علیه السلام نیز وکیل آن حضرت بود؛ چرا که روایت شده از سوی وی برای امام علیه السلام اموالی فرستاده شد. اما امام کاظم علیه السلام به آورنده دستور داد آن را برای مفضل برگرداند.^{۱۹۵} شیخ طوسی او را از ممدوحان شمرده است.^{۱۹۶}

۲. حمران بن اعین کوفی: وی برادر زرارة بن اعین از یاران خاص امام صادق علیه السلام بود و از جانب آن حضرت به او مژده بهشت داده شد.^{۱۹۷} شیخ طوسی در الغیبة او را از سفرای ممدوح شمرده است.^{۱۹۸}

۳. عبدالرحمن بن حجاج: ابوعلی، عبدالرحمان بن حجاج از موالی قبيله بجيله در كوفه و از یاران امام صادق علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام به او می‌فرمود که با مردم مدینه سخن بگو که من

دوست دارم در میان رجال شیعه شخصی مانند تو دیده شود.^{۱۹۹} شیخ طوسی، او را وکیل امام صادق علیه السلام دانسته و اضافه کرده که در زمان امام رضا علیه السلام با ایمان به ولایت او از دنیا رفته است.^{۲۰۰}

۴. نصر بن قابوس لخمی: وی اهل کوفه و از یاران امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بود و نزد آن بزرگواران، جایگاهی رفیع داشت.^{۲۰۱} گفته شده است که وی بیست سال وکیل امام صادق علیه السلام بوده، اما هیچ کس از وکالت او اطلاعی نداشت.^{۲۰۲}

۵. معلی بن خنیس: معلی بن خنیس که از شیعیان پرشور و مخلص امام صادق علیه السلام بود، در مدینه، نزد امام صادق علیه السلام بود و برای آن حضرت خدمت می کرد. معلی مسئول امور مالی حضرت در مدینه و وکیل امام صادق علیه السلام برای رسیدگی به امور خانه و خانواده حضرت بود.^{۲۰۳ و ۲۰۴}

نتیجه گیری

عراق سرزمینی حاصل خیز و غنی بود و اقتصاد آن به طور عمده بر دو عنصر زراعت و تجارت مبتنی بود و صنعت نیز در درجه سوم، در تولید ثروت و اقتصاد مردم آن نقش ایفا می کرد. اقتصاد مردم عراق تا عصر حجاج رو به شکوفایی بود. اما در عصر او به سبب ستم ها و شورش هایی که معلول ظلم های او بود و همچنین فشار بر موالی که نقش مهم و تأثیرگذاری در تولید ثروت، به ویژه در بخش زراعت و صنعت داشتند، وضع اقتصادی عراق رو به وخامت رفت.

شیعیان عراق به صورت طبیعی از ثروت عراق، بهره مند می شدند. اما به سبب محرومیت از امکانات و منابع دولتی و عقوبت هایی که در پی قیام ها متوجه آنها می شد، در مقایسه با عامه در وضعیت پایین تری قرار داشتند. برخی از شیعیان این عصر، زمین، باغ یا نخلستان های کوچک داشتند، اما چون اکثر قاطع زمین های عراق در زمان عثمان، از سوی سرمایه داران بزرگ خریداری شده یا قبل و بعد از آن به صورت اقطاع به دیگران بخشیده و یا در دست دولت بود، زمین های شیعیان در مقایسه با همه زمین های عراق، بسیار ناچیز بود.

شیعیان از تجارت، سهم بیشتری در مقایسه با زراعت، داشتند. برخی از شیعیان تاجر بودند یا از فواید دیگر آن، همچون صرافی، دکان داری، خرده فروشی یا شتربانی استفاده

می‌کردند. در صنعت نیز شیعیان به کارهایی، همچون، آهنگری، زرگری، ساخت ادوات جنگی، کفاشی، کاغذسازی و امثال آن اشتغال داشتند.

شیعیان با ائمه علیهم‌السلام روابط مالی داشتند و برخی از آنها که ثروتمند بودند، وجوهات شرعی، همچون خمس و زکات یا هدیه‌هایی را برای ائمه علیهم‌السلام می‌آوردند و ائمه علیهم‌السلام نیز به شیعیان عراق کمک مالی می‌کردند یا به آنها وقتی به حجاز می‌رفتند، خرجی می‌دادند. حضرت امام صادق علیه‌السلام نمایندگانی در عراق داشت که یکی از وظایف آنها امور مالی، همچون فرستادن مخفیانه اموال برای امام صادق علیه‌السلام یا صرف آن اموال در عراق بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدبن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۳، ص ۳۴۶؛ خطیب بغدادی، *تاریخ مدینه السلام*، ج ۲، ص ۳۰۵-۳۰۶.
۲. طبری، همان، ج ۴، ص ۳۱؛ گروهی از نویسندگان، *حضاره العراق*، ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۶؛ صالح احمد العلی، *الخراج فی العراق*، ص ۵۹.
۳. ابی عبید قاسم بن سلام، *الاموال*، ص ۷۲.
۴. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۲۶؛ یاقوت حموی؛ *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۲۷۵.
۵. ابی عبید قاسم بن سلام، همان.
۶. گروهی از نویسندگان، *حضاره العراق*، ج ۵، ص ۲۳۵.
۷. ابی عبید قاسم بن سلام؛ *الاموال*، ص ۳۵۳، ۳۵۹.
۸. گروهی از نویسندگان، *حضاره العراق*، ص ۲۳۷.
۹. ملک یا زمینی که از جانب خلیفه یا سلطان به یکی از امرا به عنوان اسغلال (بهره‌برداری از عواید) و یا تملک (مالکیت ارضی) واگذار شود. (مصاحب، *دائرة المعارف فارسی*، ج ۱، ص ۱۸۳).
۱۰. همان
۱۱. همان، ص ۲۳۹
۱۲. صالح احمد العلی، *التنظیمات الاجتماعیه والاقتصادیه فی البصره*، ص ۲۳۳-۲۶۲
۱۳. سید احمد براقی نجفی، *تاریخ الکوفه*، ص ۱۲۴؛ لویس ماسینون، *خطط الکوفه*، ص ۱۲۴؛ محمدحسین زبیدی، *الحیاه الاقتصادیه و الاجتماعیه فی الکوفه*، ص ۳۲
۱۴. ماسینون، *خطط الکوفه*، ص ۱۲۴ و ۱۴۰؛ صالح احمد العلی، *التنظیمات الاجتماعیه والاقتصادیه فی البصره فی القرن الاول الهجری*، ص ۲۵۴.
۱۵. صالح احمد العلی، *خطط البصره و منطقتها*، ص ۱۱۰.
۱۶. ابن الفقیه، *البلدان*، ص ۵۱۳؛ مقدسی، *احسن التقاسیم*، ص ۱۲۸؛ سیوطی، *حسن المحاضره فی اخبار مصر وقاهره*، ج ۱، ص ۳۲۵؛ ابن عماد حنبلی، *شذرات الذهب*، ج ۱، ص ۲۲۸؛ زبیدی، *الحیاه الاقتصادیه والاجتماعیه فی الکوفه*، ص ۱۹۲، ۲۰۴.
۱۷. محمد بن یزید مبرد، *الکامل فی اللغه والادب*، ج ۱، ص ۲۹۸.
۱۸. طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۶، ص ۵۲۳؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۵، ص ۲۳.
۱۹. بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۲۶۶.
۲۰. همان، ص ۵۶۹.
۲۱. یعقوبی، *البلدان*، ترجمه، محمد ابراهیم آیتی، ص ۷۴.
۲۲. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۴، ص ۲۸۰.
۲۳. یوسف خلیف، *حیاه الشعر فی الکوفه*، ص ۱۶۲.
۲۴. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲۵. همان.
۲۶. رک: محمدبن جریر طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۲۶۹.
۲۷. همان، ج ۴، ص ۲۲، ۴۹، ۱۶۱.
۲۸. گروهی از نویسندگان، *حضاره العراق*، ج ۵، ص ۵۷.
۲۹. احمدبن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۲۷۵.
۳۰. جزیه مالیات معینی است که دربرابر تعهد دولت اسلامی نسبت به تأمین امنیت اهل ذمه، برحسب توان مالی شان سرانه و سالیانه گرفته می شد. فرق آن با خراج این است که جزیه بر نفوس اهل کتاب گذاشته می شود که با اسلام آوردن، برداشته می شود اما خراج بر زمین گذاشته می شود که با اسلام آوردن نیز باقی است. گرفتن جزیه در قدیم از افراد ملیت های دیگر که تابعیت یک دولت را تقبل می کردند، گرفته می شد و یونانی ها، فارس ها و رومی ها هفت برابر آنچه مسلمانان بر اهل ذمه مقرر کرده بود، می گرفتند (جرجی زیدان، *تاریخ التمدن الاسلامی*، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۲۱).
۳۱. یوسف خلیف، *حیاه الشعر فی الکوفه*، ص ۱۶۹.
۳۲. ابن عبدربه اندلسی، *العقد الفرید*، ج ۳، ص ۳۷۸.
۳۳. همان.
۳۴. محمود المقداد، *الموالی و نظام الولاء*، ص ۲۵۹-۲۶۰.
۳۵. احمدبن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۵، ص ۳۵۲.
۳۶. احمدبن محمدبن عبدربه اندلسی، *العقد الفرید*، ج ۳، ص ۳۸۰.
۳۷. جویس ان ویلی، *نهضت اسلامی شیعیان عراق*، ترجمه، مهوش غلامی، ص ۲۵.
۳۸. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۹۶.
۳۹. محمدبن حسن طوسی، *التهدیب*، ج ۴، ص ۹۶.
۴۰. همان، ج ۷، ص ۱۹۶.
۴۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۶، ص ۳۴۷.
۴۲. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۷۵.
۴۳. محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۳۴۶؛ ابوالقاسم خویی، *معجم رجال الشیعہ*، ج ۲۰، ص ۷۲.
۴۴. همان، ص ۱۵۷؛ ابوالقاسم خویی، *معجم*، ج ۱، ص ۲۳۰.
۴۵. احمدبن علی نجاشی، *الرجال*، ص ۱۵۴؛ ابوالقاسم خویی، *معجم*، ج ۷، ص ۶۱.
۴۶. محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۲۲۳؛ ابوالقاسم خویی، *معجم*، ج ۸، ص ۳۳.
۴۷. احمدبن علی نجاشی، *رجال*، ص ۱۴۵.
۴۸. همان، ص ۱۳۶.
۴۹. محمدبن طوسی، *اختیار معرفه الرجال*، ص ۳۱۳.
۵۰. نجاشی، *رجال*، ص ۱۴۵.

۵۱. همان، ص ۱۸۲.
۵۲. حسن بن علی بن داوود، رجال، ص ۵۱۸، احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۴۲۱.
۵۳. همان، ص ۱۹۳.
۵۴. همان، ص ۲۳۰.
۵۵. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۴۹.
۵۶. طوسی، رجال، ص ۲۴۳.
۵۷. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۱۴۷.
۵۸. طوسی، رجال، ص ۲۷۰.
۵۹. همان، ص ۳۱۵.
۶۰. احمد بن محمد بن خالد احمد بن محمد بن خالد برقی، رجال، ص ۲۱.
۶۱. همان، ص ۳۲.
۶۲. علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۴۱۸.
۶۳. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۵۰؛ عبدالواحد ذنون طه، العراق فی عهد الحجاج بن یوسف الثقفی، ص ۱۸۹.
۶۴. محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۸۵.
۶۵. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۷۱.
۶۶. همان، ص ۱۱۲.
۶۷. همان، ص ۱۳۷.
۶۸. همان، ص ۱۴۶.
۶۹. همان، ص ۱۵۰.
۷۰. همان، ص ۲۲۵.
۷۱. همان، ص ۲۸۹.
۷۲. همان، ص ۳۵۹.
۷۳. همان، ص ۴۳۷.
۷۴. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۳۱۸.
۷۵. محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۱۵۴.
۷۶. لوثی ماسینیون، خطط الکوفه، ص ۹۹، ۱۰۰.
۷۷. همان، ص ۹۹.
۷۸. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۶۳.
۷۹. النَّقَاضُ: الَّذِی یَنْقُضُ الدِّمَقْسَ، وَ جَرَفَتْهُ النَّقَاضَةُ (لسان العرب ج ۷ ص ۲۴۳) الدِّمَقْسُ وَ الدِّمَقَاسُ وَ المِدْقَسُ: الإِبْرَیسَمُ وَ قَبیلُ الفَزَّ (لسان العرب، ج ۶ ص ۸۶) نقاض: فروشنده ابریشم (فرهنگ دهخدا، ج ۴۸، ذیل واژه نقاض)

۸۰. محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۱۳۶، ۲۰۹
۸۱. ابزاری منسوب به دو چیز است: یکی فروش ابزار که به آلات مربوط به دیگ گفته می‌شود و دیگر، نام قریه ای در دو فرسنگی نیشابور که جمعی از اهل علم به آن قریه منسوب اند (سمعانی، *الانساب*، ج ۱، ص ۹۷؛ دهخدا، *لغت نامه*، ج ۲، ص ۲۷۳)
۸۲. احمد بن علی نجاشی، *رجال*، ص ۲۸۴؛ محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۵۴، ۲۶۰، ۳۰۱
۸۳. احمدبن علی نجاشی، *رجال*، ص ۱۶۰؛ طوسی، *رجال*، ص ۲۱۶
۸۴. محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۲۱۸، ۳۱۶
۸۵. نجاشی، *رجال*، ص ۴۲۱
۸۶. نجاشی، *رجال*، ص ۱۸۲؛ حسن بن علی بن داود، *رجال*، ص ۴۵۹
۸۷. بز لباس یا نوع خاصی از لباس است (ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل واژه البز)
۸۸. نجاشی، همان، ص ۱۵۴، طوسی، *رجال*، ص ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۲۴، ۳۲۵
۸۹. احمدبن علی نجاشی، *رجال*، ص ۱۹۳؛ احمدبن محمدبن خالد برقی، *رجال*، ص ۳۲؛ حسن بن علی بن داوود، *رجال*، ص ۳۴۷
۹۰. احمدبن علی نجاشی، همان، ص ۱۷۵؛ محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۱۳۵، ۲۰۶
۹۱. احمدبن علی نجاشی، همان، ص ۳۳۴؛ محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۱۸۷، ۲۶۰
۹۲. محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۳۲۳
۹۳. احمدبن علی نجاشی، *رجال*، ص ۱۴۴
۹۴. همان، ص ۱۸۹، ۴۵۰؛ محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۲
۹۵. احمدبن علی نجاشی، *رجال*، ص ۱۳۰، ۱۶۶؛ محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۱۵۵، ۲۱۸
۹۶. نجاشی، همان، ص ۱۸۱، ۳۳۸؛ محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۱۵۰، ۱۶۰، ۲۱۳، ۲۶۱، ۳۰۸
۹۷. احمدبن علی نجاشی، همان، ص ۴۱۳، ۴۴۶؛ محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۲۵۱، ۲۹۸
۹۸. محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۱۶۹، ۱۹۶
۹۹. احمدبن علی نجاشی، همان، ص ۴۲۹
۱۰۰. حسن بن علی بن داود، *رجال*، ص ۲۷۰؛ احمدبن علی نجاشی، *رجال*، ص ۳۰۵
۱۰۱. نوعی حلیم که از گندم یا جو با شکر یا خرما تهیه می‌شود.
۱۰۲. احمدبن علی نجاشی، همان، ص ۹۲، ۱۹۱، ۲۹۸؛ محمدبن حسن طوسی، *رجال*، ص ۲۶۰، ۲۹۹
۱۰۳. احمدبن علی نجاشی، همان، ص ۲۴، ۴۷، ۱۲۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۳۷، ۳۶۹، ۴۲۷

۱۰۴. حسن بن علی بن داود، رجال، ص ۱۳۰، ۲۳۴؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۵۵؛ محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۳۷۱
۱۰۵. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۳۲، ۲۴۲
۱۰۶. همان، ص ۱۳۸
۱۰۷. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۶۷، ۱۳۸، ۱۹۶، ۲۲۲؛ احمد بن محمد بن خالد برقی، رجال، ص ۳۵
۱۰۸. محمد بن حسن طوسی، همان، ص ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۰
۱۰۹. همان، ص ۱۳۸
۱۱۰. «قصب» ینوع لباس کتانی نرم و لطیف بوده (خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۵، ذیل واژه قصب)
۱۱۱. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۲۰۲؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۲۶۲، همان
۱۱۲. این لباس از نوعی پارچه توری شفاف تهیه می شده است (سید حسین مدرسی طباطبایی، میراث مکتوب شیعه، ص ۲۱۶)
۱۱۳. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۲۳۸، ۸۳، ۱۴۴، ۱۹۷، ۲۸۳؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۹۴
۱۱۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۳۰۸
۱۱۵. احمد بن علی نجاشی، همان، ص ۱۰۶، ۲۲۱، ۳۶۸؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۲۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۷، ۳۰۹، ۳۱۰
۱۱۶. احمد بن محمد بن خالد برقی، رجال، ص ۴۶؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۲۲۶
۱۱۷. احمد بن علی نجاشی، ص ۲۲۳
۱۱۸. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۲۰۳، ۲۵۰
۱۱۹. همان، ص ۲۲۶، ۲۵۷
۱۲۰. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۵۳؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۵۷، ۳۰۴
۱۲۱. احمد بن علی نجاشی، همان، ص ۲۳۷؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۳۷
۱۲۲. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۵۴، ۵۴۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۶۳، ۳۱۲
۱۲۳. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۴۵، ۴۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۲۸، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۵۶، ۴۱۴، ۴۵۶، ۴۶۱؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱
۱۲۴. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۴۴۵، ۱۸۷، ۲۳۱.
۱۲۵. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۱۰۴؛ محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۱۶۲، ۱۷۲، ۲۵۴
۱۲۶. حسن بن یوسف حلّی، الخلاصه، ص ۱۳، ۲۵
۱۲۷. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۷
۱۲۸. محمود مقداد، الموالی و نظام الولاء، ص ۲۱۲
۱۲۹. ر. ک: محمد حسین زبیدی، الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه فی القرن الاول الهجری.
۱۳۰. محمد حسین زبیدی، الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی العراق، ص ۲۰۵

۱۳۱. همان، ص ۲۰۴
۱۳۲. احمدبن علی نجاشی، رجال، ص ۱۹۵، ۲۹۰، ۳۵۸؛ محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۱۰، ۱۲۹، ۴۳۴
۱۳۳. احمدبن علی نجاشی، رجال، ص ۲۴۶، ۳۵۹، ۳۶۲
۱۳۴. محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۶۰
۱۳۵. همان، ص ۱۲۷، ۱۶۳
۱۳۶. محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۲۱۷، ۲۸۳؛ ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۱۶۲
۱۳۷. همان، ص ۱۳۴، ۲۰۲
۱۳۸. همان، ص ۳۰۴؛ ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۵
۱۳۹. احمدبن علی نجاشی، رجال، ص ۱۷۵؛ محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۳۳۴
۱۴۰. احمدبن علی نجاشی، همان، ص ۱۱۶، ۲۷۲، ۳۰۸؛ محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۷۸، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۵
۱۴۱. احمدبن علی نجاشی، همان، ص ۴۵۱؛ همان، ۴۵۸؛ احمدبن محمدبن خالد برقی، رجال، ص ۴۴؛ محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۹۱، ۳۰۱
۱۴۲. محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۸۲
۱۴۳. محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۴۳؛ ابوالقاسم خویی، معجم، ج ۱۳، ص ۳۲۶؛ احمدبن علی نجاشی؛ رجال، ص ۲۲۰؛ حسن بن یوسف بن مطهر حلی، الخلاصه، ص ۲۳۷؛ ابوالقاسم خویی، معجم، ج ۱۰، ص ۱۸۸
۱۴۴. صفر به ضم صاد نوعی از مس است و صفار کسی است که از آن هاطروف می سازد (ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۴۶۱)
۱۴۵. حلی، الخلاصه، ص ۶۷؛ ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۶۲
۱۴۶. احمدبن علی نجاشی، رجال، ص ۱۴۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۴۵۲؛ محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۳۴، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۶۱، ۲۷۴، ۳۰۶، ۳۲۵
۱۴۷. همان، ص ۱۶۱
۱۴۸. محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۲۶، ۱۶۵، ۳۱۶
۱۴۹. احمدبن علی نجاشی، رجال، ص ۱۰۳، ۱۷۱، ۲۰۲
۱۵۰. همان، ص ۱۸۴؛ محمدبن حسن طوسی، اختیار، ص ۵۲؛ احمدبن محمدبن خالد برقی، رجال، ص ۲۶؛ محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۳۳
۱۵۱. محمدبن حسن محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۲۸؛ احمدبن علی نجاشی، رجال، ص ۱۱۴
۱۵۲. نوعی پارچه پشمی که روی هودج می انداختند.
۱۵۳. احمدبن علی نجاشی، رجال، ص ۱۵؛ ابوالقاسم خویی، معجم، ج ۱، ص ۲۳۷؛ محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۲۰۷، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۷۰، ۲۸۰
۱۵۴. محمدبن حسن طوسی، رجال، ص ۱۳۶، ۱۴۳؛ ابوالقاسم خویی، معجم، ج ۱۴، ص ۱۰۴

۱۵۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴
۱۵۶. محمد بن حسن محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۳۲۶
۱۵۷. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۶۴
۱۵۸. همان، ص ۲۶۱
۱۵۹. همان، ص ۲۶۱
۱۶۰. حسن العلوی، شیعه و حکومت در عراق، ص ۲۱
۱۶۱. کمیت بن زید اسدی و ابن ابی الحدید معتزلی، الروضه المختاره؛ شرح القصائد الهاشمیات و العلویات، ص ۶۳
۱۶۲. همان، ص ۸۰
۱۶۳. همان، ص ۲۶۶
۱۶۴. محمد بن حسن محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۶۷
۱۶۵. همان، ص ۱۸۳
۱۶۶. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۴
۱۶۷. محمد بن حسن محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۴۱۰
۱۶۸. همان، ص ۴۰۸
۱۶۹. محمد بن علی بن بابویه صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳
۱۷۰. محمد بن حسن محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۶۴
۱۷۱. همان، ص ۱۶۹
۱۷۲. همان، ص ۳۸۲
۱۷۳. همان، ص ۲۵۲
۱۷۴. همان، ص ۲۸۵
۱۷۵. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۵۵
۱۷۶. همان، ج ۴، ص ۵۴۶
۱۷۷. همان، ص ۱۸۳
۱۷۸. همان
۱۷۹. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۶
۱۸۰. همان، ص ۱۶۷
۱۸۱. همان، ص ۳۶۹
۱۸۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۰۹
۱۸۳. محمد بن حسن محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۳۳۸
۱۸۴. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۱۲
۱۸۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۰۰

۱۸۶. ورام بن ابی فراس (م ۶۰۵)، *مجموعه ورام*، ج ۲، ص ۲۶۶
۱۸۷. فضل بن حسن طبرسی، *اعلام الوری*، ص ۲۷۵؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، *المناقب*، ج ۴، ص ۲۷۵
۱۸۸. صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۲۴۷؛ علی بن عیسی اربلی، *کشف الغمه*، ج ۲، ص ۱۹۳
۱۸۹. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۴۰۸
۱۹۰. محمد بن حسن محمد بن حسن طوسی، *التهدیب*، ج ۴، ص ۱۴۳
۱۹۱. وی، ابراهیم بن عبدالله محض - معروف به قتیل باخمیری - است که پس از قیام برادرش - محمد ذی النفس الزکیه - در مدینه وی نیز در بصره قیام کرد و در سال ۱۴۶ق در منطقه باخمیری، نزدیک بصره کشته شد.
۱۹۲. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۳۰۰
۱۹۳. سبط ابن جوزی، *تذکره الخواص*، ج ۲، ص ۴۴۸
۱۹۴. ابوالقاسم خویی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۸، ص ۳۰۴
۱۹۵. محمد بن حسن طوسی، *الغیبه*، ص ۳۴۷
۱۹۶. همان
۱۹۷. همو، *اختیار معرفه الرجال*، ص ۱۸۱
۱۹۸. همو، *الغیبه*، ص ۳۴۶
۱۹۹. احمد بن علی نجاشی، *رجال*، ص ۴۴۱
۲۰۰. محمد بن حسن طوسی، *الغیبه*، ص ۳۴۷
۲۰۱. احمد بن علی نجاشی، *رجال*، ص ۴۲۷
۲۰۲. محمد بن حسن طوسی، *الغیبه*، ص ۳۴۷
۲۰۳. همان
۲۰۴. رک: محمد رضا جباری، *سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه*، ج ۱ و ۲

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی‌الکرم (م ۶۳۰)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح عمر عبدالسلام، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، تحقیق، احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
- ابن داوود حلی، حسن بن علی بن داود (قرن هشتم)، *رجال ابن داود*، تهران، ۱۳۸۳ ق.
- ابن منظور، ابوالعز محمد بن مکرم (م ۶۳۰)، *لسان العرب*، بیروت، دار الفکر للطباعه و النشر، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن عبدبریه اندلسی، احمد بن محمد بن عبدبریه (م ۳۲۸ق)، *العقد الفرید*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
- ، *العقد الفرید*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
- ابوالخشب، ابراهیم علی، *الادب الاموی، مصر، الهیئه المصریه العامه للکتاب*، بی تا.
- ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله بن مسلم، *المعارف*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴هـ. ق/۲۰۰۳م، دوم.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، *مقاتل الطالبیین*، قم، منشورات الرضی، زاهدی، ۱۴۰۵هـ. ق، دوم.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، *کتاب الاغانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۷/۱۴۰۷م.
- ابی عبید، *الاموال*، تصحیح، محمدخلیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸هـ. ق.
- ان. ویلی، جویس، *نهضت اسلامی شیعیان عراق*، ترجمه، مهوش غلامی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳ش.
- باقر، طه و فاضل عبدالواحد علی، عامر سلیمان، *تاریخ العراق القدیم*، وزاره التعلیم العالی فی العراق، جامعه بغداد، ۱۹۸۷م.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، قم، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ هـ. ق.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (م ۲۷۴)، *رجال البرقی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸م.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (م ۲۷۹)، *انساب الاشراف*، تحقیق، سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
- جباری، محمدرضا، *سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
- جعیط، هشام، *کوفه پیدایش شهر اسلامی*، ترجمه، ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
- حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله (م ۶۲۶)، *معجم البلدان*، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۵م، دوم.
- خطیب البغدادی، ابی بکر احمد بن علی بن ثابت، *تاریخ مدینه السلام*، تحقیق: بشار عواد معروف، بی‌جا، ۱۴۲۲/۲۰۰۱م، اول.
- خلیف، یوسف، *حیاه الشعر فی الکوفه الی نهایه القرن الثانی للهجره*، بی‌جا، المجلس الاعلی للثقافه، المکتبه العربیه، بی تا.
- خویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰هـ. ق/۱۳۶۹هـ. ش.

دمیری، کمال الدین، حیوه الحيوان الكبرى و بهامشه كتاب عجائب المخلوقات و الحيوانات و غرائب الموجودات من مؤلفه زكريا بن محمد بن محمود قزوینی، بی جا، بی نا، بی تا.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ترجمه، محمود مهدوی دامغانی، ج چهارم تهران، نی، ۱۳۷۱. رحمتی، محمدرضا، «ساختار اجتماعی اقتصادی عراق در دهه‌های آغازین اسلامی»، کیهان‌اندیشه، سال ۱۳۷۶ هجری شمسی، شماره ۷۵، موسسه کیهان.

زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۸.

زیدان، جرجی، تاریخ التمدن الاسلامی، بیروت، دارمکتبه الحیاه، بی تا.

سبط ابن جوزی، یوسف بن فرغلی بن عبدالله بغدادی، تذکره الخواص، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا. صالح احمد، علی، التنظيمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی البصره فی القرن الاول الهجری، بیروت، دار الطلیعه، ۱۹۶۹ م.

صالح احمد، علی، الخراج فی العهود الاسلامیه الاولى، بغداد، المجمع العلمی العراقی، ۱۴۱۰ ق.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (م ۳۸۱)، من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ ق.

صفار، محمد بن الحسن بن فروخ، بصائر الدرجات، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.

طبرسی، امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن، إعلام الوری باعلام الهدی، طهران، دارالکتب الإسلامیه، بی تا.

طوسی، محمد بن حسن، رجال الشیخ الطوسی، نجف، حیدریه، ۱۳۸۱ ه. ق.

طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ق.

طوسی، محمد بن حسن (۳۸۵-۴۶۰)، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۱ ه. ق.

عبدالفتاح ملحق، ثریا، حزب الشیعه فی ادب العصر الاموی، بیروت، الشركه العالمیه للکتاب ش م ل، ۱۹۹۰ م.

علم الدین، مصطفی، الزمن العباسی، بیروت، دار النهضه العربیه، ۱۹۹۳ م.

علوی، حسن، شیعه و حکومت در عراق، ترجمه، محمدنبی ابراهیمی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۳۵ ه. ش.

کمیت بن زید اسدی و ابن حدید معتزلی، الروضه المختاره، شرح القصائد الهاشمیات القصائد العلویات، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.

میرد، ابوالعباس محمد بن یزید (م ۲۸۵)، الکامل فی اللغه والادب، تحقیق، محمدابوالفضل ابراهیم، ج سوم، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۹۷/۱۴۱۷ م.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبرایی، الأمالی، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ ه. ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبرایی (م ۴۱۳)، الارشاد الی حجج الله علی العباد، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

المقداد، محمود، الموالی و نظام الولاء من الجاهلیه الی اواخر العصر الاموی، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ق/۱۹۸۷ م.

یعقوبی، احمد بن اسحاق، البلدان، ترجمه، محمدابراهیم آیتی، ج چهارم تهران، شرکت انتشارت علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

_____، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.